**تأسیس حکومت شیعى قطب شاهیان در هند**

[محمود صادقی علوی](http://www.ensani.ir/fa/21503/profile.aspx)

چکیده: سلطان قلى قطب شاه از شاهزاده‏هاى قراقویونلو بود که پس از غلبه آق‏قویونلوها برآن‏ها براى حفظ جانش ترک وطن کرد و در سال 883 ق عازم دکن شد تا در آن‏جا در سایه حکومت بهمنیان که از قبل به واسطه روابط تجارى با آن‏ها آشنایى داشتند، ادامه حیات دهد. او هم‏چون دیگر غلامان ترک وارد دستگاه حکومت بهمنیان شد و مدارج ترقى را تا دست‏یابى به حکومت تلنگانه طى کرد. وى در سال 918 ق هم‏زمان با ضعف شدید بهمنیان اعلام استقلال کرده و حکومت قطب‏شاهیان را در گلکنده پایه‏گذارى نمود. وى بنیان‏گذار سلسله‏اى شد که توانست نزدیک به دو قرن بر این منطقه حکومت نماید و سرانجام توسط اورنگ‏زیب، حاکم گورکانى هند، در سال 1098 ق سرنگون شد.

آن‏چه در این مقاله مطرح مى‏شود سلسله نسب و زندگى سلطان قلى بنیان‏گذار این سلسله است که به مدت 33 سال بر منطقه گلکنده حکومت کرد و سرانجام با توطئه فرزندش جمشید به قتل رسید.

خاستگاه و آغاز کار سلطان‏قلى مؤسس سلسله قطب شاهیان

    بیشتر منابع تاریخى براین نکته اتفاق دارند که نسب پادشاهان سلسله قطب شاهى به طایفه بهارلو(2) از ترکمانان قراقویونلو مى‏رسد.(3) البته در میان منابع موجود تنها در تاریخ سلطان

--------------------------------------------------------------------------------

2 . بهارلو از طوایفى بود که تکیه‏گاه اصلى قراقویونلوها را تشکیل مى‏داد. نام اصلى این طایفه از نام قلعه بهار، واقع در همدان گرفته شده است. براى تفصیل بیشتر ر.ک: فاروق، سومر، قراقویونلوها، ج 1، ص27 و همو، نقش ترکان آناتولى در تشکیل و توسعه دولت صفوى، ص 131.

3 . محمدبن قاسم هندوشاه، گلشن ابراهیمى، ج 2، ص 176 و محمد هاشم خان، منتخب اللباب، ج 3، ص268.

ص:57

--------------------------------------------------------------------------------
محمد قطب شاه که نویسنده آن ناشناس است، به‏طور مفصل درباره اجداد سلطان‏قلى بحث مى‏شود. براساس گزارش این تاریخ، سلطان‏قلى مؤسس این سلسله، فرزند اویس‏قلى، فرزند پیرقلى، فرزند الوند، فرزند اسکندر، فرزند قرایوسف، فرزند قرامحمد... فرزند یافث بن نوح است(1) که بدین صورت نسب او با شش واسطه به قرامحمد(م793ق) جد خاندان قراقویونلو و نهایتا به یافث‏بن‏نوح مى‏رسد.(2) چون اویس‏قلى و پیرقلى بعد از انقراض دودمان قراقویونلو مى‏زیسته‏اند به احتمال زیاد از این رو نامشان در منابع تاریخىِ مربوط به این سلسله نیامده است. اما منابع مذکور درباره الوند و اسلاف او مطالب نسبتا مفصل و روشنى به‏دست داده‏اند که با در نظر گرفتن مطالب منابع موجود ـ که همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که نسب پادشاهان این خاندان به قراقویونلوها مى‏رسد ـ(3) به نظر نمى‏آید که نویسنده تاریخ سلطان محمد قطب‏شاه نسبى ساختگى براى این خاندان ذکر کرده باشد.

    پس از آن‏که کدورت‏هاى قدیمى بین الوند میرزا (از اجداد سلطان قلى و برادر زاده جهانشاه) و جهانشاه قراقویونلو بر سر جانشینى اسکندربن‏قرایوسف (823-841ق) به صلح انجامید، جهانشاه سعدآباد همدان را به اقطاع به الوند داد و دختر شاهزاده یوسف، نوه جهانشاه را به ازدواج پیرقلى، فرزند الوند در آورد. حاصل این ازدواج دو فرزند بود، یکى اویس قلى، پدر سلطان‏قلى قطب‏شاه و دیگر اللّه‏قلى عموى وى. چون اوزون‏حسن آق‏قویونلو بر قراقویونلوها غلبه یافت (874ق) به تعقیب شاهزادگان قراقویونلو پرداخت و براى جلوگیرى از هرگونه

--------------------------------------------------------------------------------

1 . نویسنده نامعلوم، تاریخ سلطان محمدقطب‏شاه، ص 3.

2 . براى توضیح بیشتر در مورد انتصاب ترکان به نوح ر.ک: عبدالحسین زرین‏کوب، تاریخ در ترازو، ص51-62 .

3 . محمدبن قاسم هندوشاه، همان، ج 2، ص 176 و نیز ر.ک: محمد هاشم‏خان، همان، ج 3، ص 268؛ راى‏بندرابن، لب التواریخ هند، ص 135 و عبدالحسین نوایى، اسناد و مکاتبات سیاسى ایران، ص 190 و

     V.minorsky, The qara-qounlu and the qutb-shahs, bulltin of the school of oriental and African studies, p 70.

ص:58

--------------------------------------------------------------------------------
شورش احتمالى بسیارى از آن‏ها را به قتل رساند. اقطاع الوند میرزا که خود در این زمان فوت شده بود در اختیار فرزندش پیرقلى بود. اوزون‏حسن با تفحص در احوال پیرقلى دانست که او داعیه سلطنت ندارد و به عیش و شکار مشغول است، اکابر همدان نیز ضمانت کردند که از پیرقلى امرى که موجب اکراه حسن‏بیک باشد سر نزند و علیه حکومت او شورشى نکند، از این رو امیر آق‏قویونلو از قتل او صرف نظر کرد. اویس‏قلى فرزند پیرقلى با مریم خاتون دختر ملک صالح از بزرگان همدان ازدواج کرد و از او صاحب پسرى شد که همان سلطان قلى، مؤسس و بنیان‏گذار حکومت قطب شاهیان است.(1)

هجرت به هند

    زمانى‏که سلطان یعقوب آق‏قویونلو(883-896 ق) به حکومت رسید، از هوش و استعداد قلى با این‏که پسر بچه‏اى دوازده ساله بیش‏تر نبود، ترسید و جانب احتیاط را گرفته، درصدد قتل‏او برآمد. لذا پدرش اویس‏قلى پس از مشورت با اطرافیان، او را به همراه عمویش اللّه‏قلى با تحفه‏ها و هدایاى گرانبها در سال 883 ق عازم هند کرد تا در آن‏جا تحت حمایت بهمنیان دکن که از قبل در خلال سفرهاى تجارتى با آن‏ها سابقه آشنایى پیدا کرده بودند ـ و آن‏ها غلامان ترک از جهت استفاده در امور کشورى و لشکرى معزز مى‏داشتند ـ ادامه حیات داده و مدارج رشد و ترقى را طى نماید.(2)

    سلطان قلى و عمویش اللّه‏قلى در مسیر سفر به هند در یزد به زیارت عارف شاه نورالدین نعمت‏اللّه‏ ثانى که نسبت ارادت و قرابت با او داشتند (دختر شاه جهان در عقد ازدواج او بود)

--------------------------------------------------------------------------------

1 . تاریخ سلطان محمد قطب‏شاه، مقدمه.

2 . همان، مقاله اول و غلامحسین‏خان خانزمان خان، تاریخ آصف جاهیان، ص 8 و

    V.minorsky, ibid , p 71.

    لازم به تذکر است که خاندان سلطان‏قلى پیش از این براى تجارت به هند مى‏رفتند و سلطان‏قلى یک بار در کودکى به همراه عمویش اللّه‏قلى در سفرى تجارتى به هند رفته بود. منابع، تاریخ این سفر را ننوشته‏اند، ولى براساس شواهد و قراین مى‏توان حدس زد که در سال‏هاى اولیه غلبه آق قویونلوها بر قراقویونلوها، یعنى حدود سال 877 ق بوده است. براى تفصیل بیشتر ر.ک: عباس اطهر رضوى، شیعه درهند، ج 1، ص462 و رضیه اکبر، نظم و نثر فارسى در زمان قطب‏شاهى، ص 10 و غلامحسین‏خان خانزمان‏خان، همان، ص 8 و روبرت رویمر، ایران در راه عصر جدید، ص 229 .

ص:59

--------------------------------------------------------------------------------
رفتند،(1) پس از آن از مسیر دریاى عمان و اقیانوس هند عازم هند شدند و در اواخر دوران حکومت محمد شاه سوم بهمنى (868-887 ق) به بیدر(2) (پایتخت حکومت بهمنیان) واردشدند.(3)

سلطان‏قلى در دستگاه حکومت بهمنیان

    قلى پس از ورود به هند به همراه عمویش اللّه‏قلى به دربار محمد شاه سوم بهمنى وارد شد و هدایایى را که با خود آورده بود تقدیم سلطان کرد. از آن‏جا که سلاطین بهمنى دکن ـ همان‏طور که پیش‏تر ذکر شد ـ قوم ترک را گرامى داشته و آن‏ها را در امور کشورى و لشکرى به‏خدمت مى‏گرفتند، قلى نیز در جرگه خدمت‏گذاران ترک دربار وارد شد و چون فن حساب و خوشنویسى را خوب مى‏دانست و در انجام امور محوله، جانب امامت‏دارى را رعایت مى‏کرد، به سرعت مدارج ترقى را طى کرده، نزد درباریان، اعتبار و عزت فراوانى به‏دست آورد.

    در اواخر دوران حکومت سلطان محمد بهمنى (867-887ق) اقطاع دربار بر سرزمین تازه مفتوحه تلنگانه(4) (منطقه‏اى در دکن که از شرق به دریاى شور و خلیج بنگال، از شمال به منطقه اوریسا و از غرب به محمد آباد و از جنوب به کرناتک محدود است) مقرر شده بود، اما به علت فتنه و فساد زمین‏داران و مردم بومى منطقه، هر عامل و حاکم که از طرف دربار براى اداره آن‏جا مى‏رفت براى اداره آن‏جا موفق نمى‏شد. قلى این فرصت را مغتنم شمرد و با میانجى‏گرى بزرگانِ دربار از سلطان درخواست کرد تا او را براى سر و سامان دادن به امور مالى و ملکى تلنگانه بفرستد. سلطان محمد این درخواست را پذیرفت و او به همراه گروهى از ترکان، قدم در ملک تلنگانه گذاشت و به حُسن تدبیر در تنبیه زمین‏داران و مفسدان کوشیده، آرامش را در آن منطقه برقرار کرد و بدین وسیله کفایت و لیاقت خود را بیش از پیش نشان داد.(5)

--------------------------------------------------------------------------------

1 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و ابوالقاسم رضى‏الدین بن نورالدین میر عالم، حدیقة العالم، مقاله اول، ص 10-11 .

     2 . Bidar.

3 . محمدبن قاسم هندوشاه، همان، ج 2، ص 167 و میرعالم، همان، مقاله اول، ص 10 و

    V.minorsky, ibid, p 71.

     4 . Tilangana.

5 . محمدبن قاسم هندوشاه، همان، ج 2، ص 167 و احمدبن‏محمد مقیم‏هروى، طبقات اکبرى، ج3، ص81 .

ص:60

--------------------------------------------------------------------------------
    بنا به قراین موجود مى‏توان گفت که اوج موفقیت قلى در دستگاه حکومت بهمنیان در زمان حکومت سلطان محمود بهمنى(887-924 ق) و در سال 901 ق بود. در این سال هنگامى که سلطان محمود پس از بساط عیش و عشرت روزانه به قصر بازگشت به تمامى امرا اجازه مرخصى و بازگشت داد، گروهى از امراى حبشى و دکنى(1) که درصدد قتل سلطان محمود بودند در این زمان فرصت را غنیمت شمرده، مسلح به دربار آمدند تا سلطان محمود و دیگر غریبه‏هاى(2) حاضر در دربار را به قتل برسانند، از قضا در آن هنگام قلى و گروه دیگرى از ترکان در در دربار حضور داشتند که با رشادت فراوان توانستند جان سلطان را از مهلکه نجات دهند. به پاس این خدمت، سلطان محمود به قلى لقب قطب الملک داد و او را والى تمام مملکت تلنگ(3) ساخت و گلکنده(4) و ورنگل(5) را نیز بر اقطاع قدیم او افزود.(6)

    سلطان‏قلى در اقطاع خود مستقر شد. درباره ارتباط او با دستگاه حکومت بهمنیان و شخص سلطان محمود بهمنى در زمانى که او به عنوان حاکم تابع آن‏ها در گلکنده در شرق دکن مرکزى حکومت مى‏کرد، مطالب چندانى در منابع نیامده است تا برآن‏اساس بتوان چگونگى روابط متقابل آن‏ها را دریافت، لکن در گزارش‏هاى مربوط به حوادث و جریان‏هاى عمومى حکومت بهمنیان، به نوع و حدود وظایف و تعهدات حکامِ تابع نسبت به مرکز، اشاراتى شده است. از جمله این تعهدات، الزام به پرداخت خراج، تهیه سپاه و همراهى با حکومت مرکزى در جنگ‏ها بوده است، چنان‏که سلطان‏قلى و برخى از حکام تابع دیگر در

--------------------------------------------------------------------------------

1 . از همان سال‏هاى اولیه شکل‏گیرى پادشاهى بهمنیان ارتش آن‏ها از دسته‏هاى مختلفى تشکیل مى‏شد که پیوسته‏با یکدیگر رقابت داشتند. یکى از این دسته‏ها عمدتا شیعه و از ایرانى‏ها و نیز ترک‏ها و مغولان آسیاى مرکزى بودند. دسته دیگر، سنى بودند و مسلمانان جنوب هند و مزدوران حبشى را شامل مى‏شدند. در آن دوران، گروه اول را غریبه‏ها،آفاقى‏ها یا خارجى‏ها، و گروه دوم را دکنى‏ها مى‏نامیدند. این تقسیم بندى در دوره قطب‏شاهیان نیز ادامه داشت. براى تفصیل بیشتر ر.ک: جان نورمن هالیستر، تشیع در هند، ص 116-117 و محسن معصومى، فرهنگ و تمدن اسلامى ـ ایرانى دکن در دوره بهمنیان، ص68-74 .

2 . همان.

     3 . Tilang.

     4 . Golkonda.

     5 . Warangal.

6 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و سیدعلى عزیزاللّه‏ طباطبا، برهان مآثر، ص 145.

ص:61

--------------------------------------------------------------------------------
سال911 ق به جنگ علیه یوسف عادلشاه (895-916 ق) حاکم بیجاپور(1) (پایتخت حکومت عادل‏شاهیان (895-1097 ق) در همسایگى جنوب غربى گلنکده) فراخوانده شدند، چرا که او برخلاف حکام بهمنى خطبه را به نام مذهب شیعه خواند و به جاى اسم خلفاى راشدین اسم ائمه اظهار را در خطبه وارد کرده بود. سلطان‏قلى به حکم وظیفه با سپاه خود عازم جنگ شد، لکن او و حاکم احمدنگر(2) (پایتخت حکومت نظام‏شاهیان (895-1046 ق) در غرب دکن مرکزى) در میانه راه از عماد الملک (890-939 ق) حاکم برار(3) (پایتخت حکومت عمادشاهیان (896-982 ق) در شمال دکن مرکزى) نامه‏اى دریافت کردند که آنان را از جنگ علیه عادل‏شاهیان و قتل و خون‏ریزى مسلمانان برحذر مى‏داشت، علاوه براین از ضعف مفرط حکومت بهمنیان و تسلط بیش از حد امیر برید بر سلطان محمود بهمنى خبر مى‏داد که با جنگ علیه عادل‏شاه مى‏خواست نفوذ و قدرت بیشترى در دستگاه حکومت بهمنى اعمال کند، از این رو آن دو از ادامه عملیات خوددارى کردند. با انصراف حکّام تابع (نظام‏شاه و سلطان‏قلى) این جنگ هرگز وقوع نیافت و حکومت بهمنى، به خصوص امیر برید که محرک اصلى این جنگ بود به‏ناچار با عادل‏شاه صلح کرد.(4)

    مى‏توان تصور کرد که سلطان‏قلى به دلیل اعتقاد به مذهب شیعه باطنا به شرکت در این جنگ، تمایل نداشته است، با این حال باید ملاحظات سیاسى در اقدامات سلطان‏قلى مؤثرتر بوده باشد. او با اطلاع از ضعف و نابسامانى اوضاع دربارِ بهمنى، مصلحت نمى‏دانست که نیرو و منابع خود را در جنگى بدون هدف به خطر بیندازد. سیر جریان‏هاى بعدى نشان مى‏دهد که او از نیرو و امکاناتش براى تحکیم و افزایش قدرت خود در گلکنده استفاده کرد.

اعلام استقلال سلطان‏قلى

    سیر نزولى بى‏وقفه قدرت بهمنیان، زمینه استقلال حکومت‏هاى تابع را در ایالات فراهم مى‏کرد. نخست، احمد نظام‏شاه در سال 895 ق در احمدنگر اعلام استقلال کرد. طبق گزارش

--------------------------------------------------------------------------------

     1 . Bijapur.

     2 . Ahmadnagar.

     3 . Berar.

4 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و محمد هاشم خان، همان، ج 3، ص 128.

ص:62

--------------------------------------------------------------------------------
منابع، او دیگر حکّام تابع بهمنى را ترغیب کرد تا در مناطق تحت نفوذ خود اعلام استقلال کنند، از این رو حاکم بیجاپور و حاکم برار از نظام‏شاه تبعیت کرده، ایالات خود را تجزیه کردند. در آن زمان، سلطان‏قلى حاکم گلکنده از انجام این کار خوددارى نمود،(1) ولى 23 سال بعد از آن سال 918 ق اعلام استقلال کرد.(2) برخى منابع از این موضع‏گیرى سلطان‏قلى صرفا به عنوان وفادارى و احترام او به ولى‏نعمتش تعبیر کرده‏اند. البته این توضیح تا حدى درست است، زیرا او تا پایان حکومت سلطان محمود، حتى پیش از اعلام استقلال حکومت خود، براى وى خراج و هدایا مى‏فرستاد.(3) با این حال نمى‏توان روش سیاسى او را تنها از این بُعد توجیه کرد، زیرا سلطان محمود هنوز بر مسند قدرت بود که سلطان‏قلى استقلال خود را اعلام کرد. بنابراین مى‏توان تصور کرد که ملاحظات سیاسى و نظامى بیشتر در تصمیم او دخیل بوده است، چنان‏که در سال 895 ق که دیگر حکّام محلى دکن اعلام استقلال کردند، او تازه در گلکنده مستقر شده بود و وسعت و امکانات قلمرو او کمتر از دیگر حکّام تابع بود.(4) لذا آن‏چه در آن زمان بیشتر براى او اهمیت داشت تثبیت و تحکیم قدرتش در منطقه بود، نه اعلام استقلال.

    قطب‏الملک پس از اعلام استقلال، مذهب شیعه امامیه را مذهب رسمى قلمرو خود قرار داد. اگرچه در تاریخ سلطان محمد قطب شاه آمده است که سلطان قلى قبل از آن‏که شاه اسماعیل (907-930 ق) شیعه را در ایران مذهب رسمى اعلام کند او تشیع را در قلمرو خود مذهب رسمى قرار داده بود،(5) اما به تصریح منابع، شاه اسماعیل در سال 907 ق پس از آن‏که به حکومت رسید مذهب شیعه را در ایران رسمى کرد، قطب شاه حدود یازده سال بعد از او، یعنى در سال 918 ق بلافاصله بعد از آن‏که استقلال خود را اعلام کرد، مذهب شیعه را مذهب رسمى قلمرش قرار داد و دستور داد که در منابر و بر روى سکه‏ها نام و القاب ائمه شیعه ذکر شود و مؤذنان نیز عبارت «حى على خیر العمل» را در اذان وارد کنند.(6) لازم به ذکر است که

--------------------------------------------------------------------------------

1 . محمد هاشم خان، همان، ج 3، ص 124.

2 . میر عالم، همان، مقاله اول، ص 31 و محمدبن قاسم هندوشاه، همان، ج 1، ص 724.

3 . همان .

4 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و میر عالم، همان، مقاله اول، ص 31.

5 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول .

6 . همان .

ص:63

--------------------------------------------------------------------------------
حکومت نظام شاهیان و عادل‏شاهیان قبل از قطب شاهیان اعتقاد خود را به مذهب شیعه ابراز کرده بودند.(1) پس از آن‏که قطب‏الملک مذهب شیعه را در قلمروش به عنوان مذهب رسمى اعلام کرد در ادامه، نام شاه اسماعیل صفوى را نیز در خطبه برنام خود مقدم کرد،(2) تا بدین وسیله، اولاً: ارادات خود را به ایران و خاندان صفوى نشان دهد، ثانیا: در مقابل گورکانیانِ سنى مذهب از حمایت یک دولت شیعى برخوردا ر شود.

گسترش قلمرو قطب شاهیان در عهد سلطان‏قلى

    براساس گزارش منابعِ مختلف سلطان قلى پس از اعلام استقلال به خاص و عام، به‏ویژه جوانان شجاع و جنگ آور، بذل و بخشش فراوان کرد تا گروه‏هاى مختلف را به سوى خود جلب کند. در پى شیوع خبر این گشاده دستى‏ها جوانان شجاع و جنگ‏آور که در خدمت دیگر سلاطین محلى دکن بودند براى به‏دست آوردن حقوق و مستمرى بیشتر، از آغاز حکومت قطب الملک به خدمت وى در آمدند(3) از این رو سلطان‏قلى توانست در همان آغازِ کار، لشکرى قدرت‏مند، متشکل از جوانان شجاع و جنگ‏جو تشکیل داده، از آن در نبردهاى خود استفاده ببرد.

    قطب‏شاه در بدو استقلال، خود را در گیر جنگ نکرد، بلکه سال‏ها اولیه سلطنتش را صرف تحکیم و تثبیت قدرتش کرد. او خطوط دفاعى، برج‏ها و دروازه‏هاى قلعه نظامى گلکنده را تقویت کرد و مسجد جامع، قصر سلطنتى و ساختمان‏هاى ادارى بنا نمود و به دیگر سردارانش نیز دستور داد تا ساختمان‏هایى براى خود داخل قلعه بنا کنند که خود مستقیما به تمام این امور نظارت داشت.(4)

    از آن‏جا که ولایات تحت تملک سلطان قلى از جهت شمالى شرقى و جنوب با اوریسا(5) و

--------------------------------------------------------------------------------

1 . محمد هاشم‏خان، همان، ج 3، ص 370. هم‏چنین ر.ک: میر عالم، همان، مقاله اول، ص 32 و محمدبن قاسم هندوشاه، همان، ج 2، ص 168 و غلامحسین خان خانزمان‏خان، همان، ص 9.

2 . میر عالم، همان، مقاله اول، ص 32 و محمد هاشم خان، همان، ج 3، ص 370.

3 . میر عالم، همان، ص 49 و تاریخ سلطان محمدقطب شاه، مقاله اول.

4 . میرعالم، همان، ص 31 و غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص 10.

     5 . Orissa.

ص:64

--------------------------------------------------------------------------------
ویجانگر(1) (نقشه شماره 1)، قلمرو هندها مجاور بود، او سیاست کلى فتوحات خود را مبنى بر جهاد با هندوها و تصرف سرزمین‏هاى آن‏ها قرار داد و به هیچ‏وجه، مگر در مواقع اجتناب‏ناپذیر، متعرض ممالک حکّام مسلمان نشد.(2) این امر، معلول چند علت بود، اولاً: خود سلطان‏قلى که حاکمى مسلمان بود به جنگ با حکام مسلمان و ایجاد درگیرى بین آن‏ها مایل نبود، ثانیا: اگر با حکّام مسلمان وارد جنگ مى‏شد ممکن بود سپاهیان او از جنگ با هم‏کیشان خود سرباز زنند، ثالثا: با هندوها به اسم جهاد مى‏جنگید و این‏گونه به عملیات خود صبغه مذهبى مى‏داد که ان امر در تشویق و تحریص سپاهیان بسیار مؤثر بود که به انگیزه رسیدن به یکى از دو پیروزى (شهادت یا پیروزى) در جنگ شرکت مى‏کردند.

    چون استحکامات دفاعى قلعه تکمیل شد و سلطان قلى اطمینان خاطر یافت که در غیاب او و لشکرش از پایتخت، دشمن نمى‏تواند آسیبى به خانواده و اموال او و سپاهیانش بزند فتوحات خودش را درجهت شرق گلنکده آغاز کرد. او ابتدا براى فتح قلعه راج کونده(3) در شمال شرقى گلکنده که حاکم آن هر ساله به ولایات نزدیک دارالسلطنه تعرض مى‏رسانید و خرابى‏هایى ایجاد مى‏کرد، اقدام کرد که با فتح این قلعه، مناطق اطراف آن نیز اظهار انقیاد کردند. پس از آن سلطان‏قلى عازم فتح قعله دیورکنده(4) در جنوب گلکنده شد. از آن‏جا که این قلعه، برج و باروى مستحکم داشت و حاکم آن آماده جنگ شده بود، محاصره این قلعه، مدتى طول کشید تا سرانجام با زحمت فراوان فتح شد. ملکه کشتنراى،(5) حاکم ویجانگر در جنوب گلکنده که بر قسمت بزرگى از دکن حکومت مى‏کرد وقتى خبر فتح این قلعه را شنید با سپاه نیرومند خود که تعدادش از تعداد سپاهیان راجه‏هاى دیگر بیشتر بود به مقابله با سلطان قلى شنافت. قطب شاه با شنیدن این خبر، آماده جنگ شد و با سپاهش که کمتر از سپاه دشمن بود به سوى اردوگاه لشکر دشمن در قلعه پانکل(6) حرکت کرد. او در برخورد اولیه

--------------------------------------------------------------------------------

     1 . Vijanagar.

2 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و محمدبن قاسم هندشاه، همان، ج2، ص 168.

     3 . Rajkaonda.

     4 . Durkonda.

     5 . Keshtenray.

     6 . Pangal.

ص:65

--------------------------------------------------------------------------------
توانست مقدمه لشکر کشتنراى را فرارى دهد، ولى از آن‏جا که تعداد سپاهیان دشمن بسیار بیشتر بود، عدم موفقیت او در ادامه جنگ و شکست‏اش قریب الوقوع مى‏نمود، اما در این هنگام سلطان‏قلى با 1500 نفر سربازى که جهت حمایت سپاه در مواقع ضرورى نزد خود نگه مى‏داشت، به قلب سپاه دشمن حمله کرد و آنان به این گمان که نیروى کمکى جدیدى براى قطب شاه رسیده پا به فرار گذاشتند، لذا لشکر قطب شاه که در آستانه مغلوب شدن بود جانى تازه گرفت و توانست بر لشکر کشتنراى غلبه کند. پس از آن حدود دو ماه قلعه پانکل را که در دست یکى از نزدیکان کشتنراى بود محاصره کرد، وقتى شرایط براى محاصره‏شدگان سخت شد از سلطان‏قلى امان طلبیده، قلعه را تسلیم او کردند. آن‏گاه قطب‏شاه، قلعه را به یکى از معتمدان خود سپرد و عازم فتح قلاع کنپور(1) و کویلکنده(2) در جنوب گلکنده شد.(3)

سلطان‏قلى و فتنه قوام الملک ترک

    قوام‏الملک از سرداران سلطان محمود بهمنى بود که پس از مرگ او قلعه ویلکندل(4) وملنکور(5) و اطراف آن را تصرف کرده، سپاهى متشکل از پنج هزار سوار و ده هزار پیاده فراهم کرده بود. در مواقعى که سلطان‏قلى و لشکریانش خارج از قلمرو حکومت، مشغول جنگ با هندوها و فتح قلاع آنان بودند، قوام الملک فرصت را مغتنم شمرده، قسمت‏هایى از قلمرو سلطان‏قلى را در شمال غربى گلکنده غارت مى‏کرد. قطب‏شاه چون از جنگ با هندوها فراغتى حاصل کرده و به مقر حکومت خود بازگشت، توسط نماینده خود نامه‏اى نزد قوام الملک فرستاد و براى وى نوشت که به‏موجب آیه «انما المؤمنون اخوه»(6) مناسب نیست که مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند و بهتر است که پس از مذاکره با یکدیگر صلح کنیم،(7) اما قوام

--------------------------------------------------------------------------------

     1 . Kenpor.

     2 . Kovilkonda.

3 . میر عالم، همان، ص 51 و تاریخ سلطان محمدقطب شاه، مقاله اول.

     4 . Wilkondel.

     5 . Malanguur.

6 . سوره حجرات(49) آیه 10.

7 . بنا به دلایلى که پیشتر ذکر شد سلطان‏قلى، به جنگ با حکّام مسلمان مایل، نبود، ر.ک: همین مقاله، ص 8 .

ص:66

--------------------------------------------------------------------------------
الملک به لشکرش که در مقایسه با سپاه قطب شاه اندک بود و احتمالاً از سپاه فراوان سلطان‏قلى و آمادگى سربازان او در این زمان با خبر نبود، غره بود، لذا صلح را نپذیرفته، آماده جنگ شد. در اثناى جنگ که پیروزى قطب‏شاه نزدیک مى‏نمود، قوام‏الملک از صحنه جنگ گریخته، در قلعه متحصن شد، اما چوه قطب الملک قلعه را نیز محاصره کرد، هراسان شد و به عماد الملک، حاکم برار پناهنده شد. لشکریان او نیز که فرمانده خود را فرارى دیدند قلعه را تسلیم کرده و همگى به جهت مستمرى‏هاى فراوانى که قطب الملک به لشکریانش مى‏داد و همین طور قدرت فراوان لشکر او و پیروزى‏هاى پى‏درپى آن‏ها، به لشکر او پیوستند. قوام‏الملک نیز در برار از رقابت و خصومت با سلطان‏قلى دست نکشید و با دادن خلعت‏هاى گرانبها به عمادالملک (890-939 ق) و اطرافیانش آن‏ها را به جنگ علیه قطب شاه تحریک کرد و هر چه قطب‏الملک با فرستادن نامه‏ها و رسولان کوشید مانع از بروز جنگ دیگرى بین مسلمانان شود، موفق نشد و دو لشکر درگیر جنگ شدند. به علت برترى نفرات و نیروى لشکر عمادالملک پیروزى آن‏ها قریب الوقوع بود، اما باز قطب‏الملک سیاست جنگى همیشگى خود را به‏کار برد و با نیروهاى کمکى که هنوز وارد میدان نشده بودند به قلب لشکر دشمن حمله کرد و با این سیاستِ نظامى خود، شکست سنگینى بر سپاهیان عمادالملک وارد آورد. پس از این پیروزى، سپاهیانش را از غنیمت‏هاى به‏دست آمده فراخور حال، مورد نوازشان خاصه قرارداده به گلکنده بازگشت.(1)

قطب‏الملک و فتنه شتاب‏خان(2)

    در ایامى که قطب‏الملک مشغول جنگ با قوام‏الملک و عمادالملک بود، شتاب‏خان، راجه کامیت(3) (منقطه‏اى در شمال شرقى گلکنده) که هندوى بى‏باک بود و چند قلعه مستحکم چون ورنگل(4) و ویلموکنده(5) را در اختیار داشت و همیشه دوازده هزار تفنگچى ملازم او بودند،

--------------------------------------------------------------------------------

1 . میر عالم، همان، ص 53-54 و تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول.

     2 . Shitabkihan.

     3 . Kamit.

     4 . Warangal.

     5 . Wilmukonda.

ص:67

--------------------------------------------------------------------------------
فرصت را غنیمت شمرده، به ولایات مرزى شمال شرقى قلمرو قطب شاهیان یورش بردند. سلطان‏قلى که اکنون از جنگ با عمادالملک و قوام‏الملک فراغنى یافته بود، پس از استراحتى کوتاه و تجدید قوا جهت سرکوب شتابخان به‏راه افتاد. شتاب‏خان ابتدا حمله قطب‏الملک را چندان خطر حادى نمى‏دانست و به مقابله او نیامد. وقتى سپاه سلطان‏قلى قلعه ویلموکنده را تصرف کرد شتاب‏خان خطر را جدى یافت و به مقابله با سلطان‏قلى آمد. این جنگ مقدمه جنگ‏هاى بعدى قطب‏الملک با هندوها بود و به فتوحات دیگر و گسترش قلمروش در متصرفات راجه‏هاى هندى منجر گردید. براساس گزارش منابع پس از آن‏که شتاب‏خان، مغلوب قطب شاه شد، به دیگر راجه‏هاى هندو، چون حاکم کوندپلى(1)، اندرکونده(2) و اروپلى(3) پیغام داد که سلطان‏قلى تمام ممالک تلنگانه را تصرف کرده و اگر در برابر او مقاومت جدى صورت نگیرد به‏زودى برتمام ما مسلط خواهد شد. این امر باعث اتحاد هندوها و دخالت آن‏ها در جنگ شد، به‏طورى که آن‏ها بخشى از نیروهاى خود را به‏سوى صحراى کامیت و ورنگل در شمال شرقى گلکنده براى کمک به شتاب‏خانه فرستادند. در این نبرد که منابع به جزئیات آن اشاره نکرده‏اند، قطب‏الملک فاتح شد و شتاب‏خان از صحنه جنگ گریخت و قلاع او و بعضى قلاع دیگر آن منطقه به تصرف قطب‏شاه درآمد، اما قلعه کامیت که استحکامات فراوان داشت هنوز مقاومت مى‏کرد و مردم آن حاضر به اطاعت نمى‏شدند، لذا سلطان قلى براى فتح آن زحمات زیادى متحمل شد. این اولین جایى بود که پس از فتح آن به دلیل مقاومت فراوان مردم‏اش، قطب‏شاه دستور قتل عام آن‏ها را صادر کرد و پیش از آن بنا به شواهد و قراین در هیچ جنگى دستور قتل عام دشمن را صادر نکرده بود.

    پس از این جنگ و پناهنده شدن شتاب‏خان به رامچندر راه فتوحات قطب‏الملک به سمت شمال شرق شبه جزیره دکن هموار شد. رامچندر فرمانرواى بر و بحر تلنگانه بود و ناحیه اوریسا در شمال شرقى قلمرو قطب شاه در حاشیه اقیانوس هند تا بنگال را در اختیار داشت و

--------------------------------------------------------------------------------

     1 Kondapalli.

     2 . Anderkonda.

     3 . Arupeli.

ص:68

--------------------------------------------------------------------------------
به کثرت لشکر و وفور خزاین و سایر اسباب سلطنت معروف بود. او نیز به تحریک شتاب‏خان با لشکرى فراوان آماده جنگ با سلطان‏قلى شد. دو تن از سرداران معروف قطب‏الملک در این جنگ (حیدرخان و فتح‏خان) بودند که فرماندهى میمنه و میسره لشکر قطب شاه را در اختیار داشتند. سلطان‏قلى در این جنگ نیز با به‏کار بردن شیوه‏ها و فنون جنگى مخصوص به خود، از جمله حمله‏هاى ناگهانى به همراه گروهى از سپاهیانش به قلب سپاه دشمن، با تحمل زحمات بسیار زیاد توانست به فتحى بزرگ تایل آید. درنتیجه این پیروزى، او سرزمینى وسیع را تصرف کرد و صدها بت‏خانه را ویران و به‏جاى آن مسجد بنا نمود و پس از بذل و بخشش فراوان به سرداران و سربازانش و گماشتن حاکمى براى مناطق تازه مفتوحه، عازم گلنکده شد.(1)

جنگ سلطان‏قلى و اسماعیل عادل‏شاه

    کشتنراى، حاکم هندوى ویجانگر ـ پیش‏تر درباره جنگ او با قطب شاه توضیح داده شد ـ با مشاهده فتوحات گسترده و اقتدار روز افزون سلطان‏قلى، پس از مشورت با درباریانش به این نتیجه رسید که جز با تفرقه انداختن بین حکّام مسلمان نمى‏تواند از فتوحات گسترده و پى‏درپى قطب‏الملک جلوگیرى کند، از این‏رو نسبت به اسماعیل عادل‏شاه (916-941 ق) حاکم بیجاپور اظهار انقیاد کرد و قبول نمود که به او خراج بدهد، مشروط بر آن‏که او با قطب شاه وارد جنگ شود. عادل‏شاه که منتظر چنین فرصتى بود پذیرفت و وقتى قطب‏الملک در قلعه مصطفى‏نگر در شمال غربى گلنکده بود، به محاصره گلکنده پرداخت. حاکم آن‏جا جعفربیک که از پسر عموهاى قطب‏الملک بود تمام نیروهاى خود را در محافظت از قلعه به‏کار گرفت. وقتى سلطان قلى از این ماجرا آگاهى یافت به‏طرف گلکنده حرکت کرد و چون به نزدیکى آن‏جا رسید نامه‏اى نزد عادل‏شاه فرستاد و از او خواست که براى منافع غیر مسلمانان بین مسلمانان خون‏ریزى ایجاد نکند، اما عادل‏شاه که چشم طمع به خراج کشتنزاى داشت و نیز درصدد بود تا قلمروش را توسعه دهد، پیشنهاد قطب‏الملک را نپذیرفت. قطب‏الملک از علما در باب حاکم مسلمانى که معاونت و مساعدت غیر مسلمانان مى‏کند فتوا خواست، آنان

--------------------------------------------------------------------------------

1 . میر عالم، همان، ص 56-58 و تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول.

ص:69

--------------------------------------------------------------------------------
نیز فتوا دادند که چنین جنگى همچون جهاد با کفار است، لذا قطب‏الملک با تکیه بر این فتوا وارد جنگ شد. این جنگ حدود یازده ماه بدون نتیجه قطعى ادامه یافت و هر روز درگیرى‏هاى بزرگ و کوچک رخ مى‏داد تا این‏که عادل‏شاه به‏سبب بیماریى که داشت در سال 941 ق درگذشت و لشکریانش ناچار صلح کرده، به بیچاپور بازگشتند.(1)

    زمانى که قطب‏الملک مشغول جنگ با عادل‏شاه بود امیر برید (910-950 ق) حاکم بیدر(2) که همسایه غربى قطب‏شاه بود، فرصت را مغتنم شمرده، به نواحى مرزى قلمرو قطب‏شاه هجوم آورد و آن‏جا را غارت کرد. سلطان‏قلى که مشغول جنگ با عادل‏شاه بود نتوانست هم‏زمان در دو جبهه وارد جنگ شود، اما وقتى به‏واسطه مرگ اسماعیل عادل‏شاه در سال 941 ق با ابراهیم عادل‏شاه جانشین او صلح کرد، پس از استراحتى کوتاه و تجدید قوا عازم جنگ با امیر برید شد. در رویارویى اولیه دو سپاه، امیر برید شکست خورد. لذا گروهى از مردم بیدر که دریافته بودند امیر برید توان مقاومت دربرابر قطب‏شاه را ندارد با تحفه‏ها و هدایا نزد وى آمده، امان خواستند و قطب‏الملک نیز درخواست آنان را پذیرفت. پس از آن، قلعه کویر(3) (قلعه‏اى در شمال شرقى گلکنده) را که امیر برید در آن متحصن شده بود، محاصره کرد و چون محاصره قلعه به طول انجامید امیر برید تسلیم شد و تمام قلعه را تسلیم سرداران قطب‏شاه نمود.(4)

دوران پایانى حکومت سلطان‏قلى

    بنا به گزارش منابع، قطب‏الملک در اواخر عمر به دلیل پیرى و خستگى، دیگر به انجام عملیات جنگى مبادرت نکرد و بیشتر اوقات خود را به عبادت و زهد مى‏گذرانید، اما از آن‏جا که عمر او طولانى شد و پسرش جمشید، دوران جوانى را در آرزوى حکومت طى کرده و به میان‏سالى رسیده بود، و در انتخاب برادرش ملک قطب‏الدین به ولیعهدى با پدرش مخالفت

--------------------------------------------------------------------------------

1 . محمدبن قاسم، همان، ج 2، ص 168 و تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول.

     2 . Bidar.

     3 . Kohir.

4 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول.

ص:70

--------------------------------------------------------------------------------
کرده و به زندان افتاده بود، در صدد قتل پدر برآمد، لذا یکى از غلامان ترک دربار به نام میرمحمود همدانى را به اغواى امارت، مأمور قتل پدر کرد. غلام یاد شد در دوم جمادى‏الثانى سال 950 هنگامى که سلطان‏قلى مشغول اداى نماز عصر بود و در اطراف او جز چند خدمت‏کار نبود، با وارد آوردن چند ضربه خنجر به پهلوى سلطان، مأموریت خود را عملى کرد.(1) علما، فضلا و بزرگان جسد سلطان را تشییع کرده در لنگرفیض اثر در نزدیکى گلکنده که از بناهاى خود قطب‏الملک بود دفن کردند،(2) در حالى که 33 سال به‏طور مستقل در گلنکده حکومت کرده(3) و بنیان‏هاى حکومت قطب‏شاهیان را استوار ساخته بود.

--------------------------------------------------------------------------------

1 . منشى قادرخان، همان، ص 168 و عبدالحسین حسینى خاتون آبادى، وقایع السنین و الأعوام، ص 468.

2 . تاریخ سلطان محمد قطب شاه، مقاله اول و سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج 8، ص 421.

3 . در مورد تاریخ اعلام استقلال و مدت حکومت مستقل سلطان‏قلى منابع موجود به دو دسته تقسیم مى‏شوند: یک گروه که ظاهرا منبع اصلى آن‏ها تاریخ سلطان محمد قطب‏شاه بوده، مدت حکومت مستقل او را 44 سال ذکر کرده‏اند (منشى قادرخان، همان، ص 6؛ غلامحسین خان خانزمان خان، تاریخ آصف جاهیان، ص 10؛ شرف النسا بیگم انصارى، تصحیح و تحشیه انتقادى حدائق السلاطین فى کلام الخواقین على بن طیفور بسطامى، ص 186) گروه دوم که منبع آن‏ها تاریخ فرشته بود، مدت حکومت مستقل سلطان‏قلى را 33 سال دانسته‏اند (محمد هاشم خان، منتخب اللباب، ج 3، ص 373 و هندوشاه محمدبن قاسم، همان، ج 2، ص 168 و راى بندرابن، لب التواریخ هند، ص 135) اما با بررسى و تحقیق در منابع موجود به نظر مى‏رسد آن‏چه فرشته در تاریخ خود ذکر کرده صحیح باشد، چرا که خود او درآن زمان زنده و به‏طور مستقیم شاهد وقایع بوده است، و بالعکس نویسنده تاریخ سلطان محمد قطب‏شاه درآن زمان نمى‏زیسته و نسبت به ضبط دقیق تاریخ حوادث دوران پیش از خودش، یعنى ابتداى تأسیس حکومت قطب شاهیان و پیش از آن نیز چندان حساس و دقیق نبوده و بعضى اوقات اشتباهات فاحشى را مرتکب شده است، حتى تاریخ‏هایى که پیشتر در همین کتاب ذکر شده با این مطلب که مدت حکومت مستقل او 44 سال بوده، هم‏خوانى ندارد، به‏طورى که در مقاله اول این کتابآمده است در سال 912 ق سلطان محمود بهمنى براثر زخم‏هایى که در جنگ برداشته بود درگذشت (تاریخ دقیق مرگ سلطان محمود بهمنى سال 924 ق است) و در این زمان هنوز سلطان‏قلى به حکومت بهمنیان وفادار بود، حال آن‏که اگر سلطان‏قلى درهمین سال هم اعلام استقلال کرده بود تا سال 950 ق، یعنى زمان مرگ او 38 سال مى‏شود نه 44 سال. بنابراین، تاریخ صحیح دراین مورد همان تاریخى است که فرشته ذکر کرده است.

ص:71

--------------------------------------------------------------------------------

موقعیت گلنده نسبت به همسایگان هند و مسلمان آن (هند از نیمه قرن14 تا آغاز قرن16)

برگرفته از سایت [WWW.hukam.net/family](http://www.hukam.net/family)

ص:72

--------------------------------------------------------------------------------

فهرست منابع

    42. قرآن کریم .

    43. اطهر رضوى، عباس، شیعه در هند، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامى، چاپ اول: قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامى حوزه علمیه قم، 1376 .

    44. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1406 ق .

    45. انصارى، شرف النساء بیگم، تصحیح و تحشیه انتقادى حدائق السلاطین فى کلام الخواقین على ابن طیفور بسطامى، استاد راهنما ناصر الدین شاه حسینى، رساله مقطع دکترى زبان و ادبیات فارسى، دانشگاه تهران، 2535 شاهنشاهى .

    46. حسینى خاتون آبادى، سیدعبدالحسین، وقایع السنین و الأعوام(گزارش‏هاى سالیانه از ابتداى خلقت تا سال 1165 ق)، تصحیح محمدباقر بهبودى، تهران، کتابفروشى اسلامیه، 1352 .

    47. خان‏زمان‏خان، غلامحسین‏خان، تاریخ آصف جاهیان، گلزار آصفیه، به اهتمام محمد مهدى توسلى، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسى ایران و پاکستان، 1376 .

    48. راى‏بندرابن، لب التواریخ هند یا تاریخ لب الباب هند، نسخه خطى، شماره 5347، کتابخانه مرکزى دانشگاه تهران .

    49. رضیه، اکبر، تنظیم و نثر فارسى در زمان قطب شاهى، حیدر آباد، [بى‏تا] .

    50. رویمر، روبرت، ایران در راه عصر جدید،تاریخ ایران از 1350 تا 1750، ترجمه آذر آهنچى، چاپ اول : تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1380 .

    51. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، چاپ هفتم: تهران، امیرکبیر، 1381 .

    52. سومر، فاروق، قراقویونلوها، ترجمه وهاب ولى، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگى، 1369 .

    53. ــــــــــــــــ ، نقش ترکان آناتولى در تشکیل و توسعه دولت صفوى، ترجمه احسان اشراقى و محمد تقى امامى، چاپ اول : تهران، نشر گستره، 1371 .

ص:73

--------------------------------------------------------------------------------

    54. طباطبا، سیدعلى عزیزاللّه‏، برهان مآثر، دهلى، جامعه دهلى، 1355 ق .

    55. محمدهاشم‏خان، منتخب الباب، تصحیح سرولزلى هیگ، به اهتمام انجمن آسیایى بنگاله، کلکته، 1925 م .

    56. معصومى، محسن، فرهنگ و تمدن ایرانى ـ اسلامى دکن در دوره بهمنیان(748-934 ق)، استاد راهنما هادى عالم‏زاده، یداللّه‏ نصیریان، رساله مقطع دکترى فرهنگ و تمدن ملل اسلامى، دانشگاه تهران، 1383 .

    57. مقیم هروى، خواجه نظام الدین‏احمد بن‏محمد، طبقات الکبرى، تصحیح و تنقیح بى‏دس . ام . اس . آئى . اس و محمد هدایت حسین، به اهتمام ایشیاتک سوسائتى بنگال، [بى‏جا، بى‏تا] .

    58. منشى قادر خان، تاریخ قطب‏شاهى، به اهتمام سید برهان‏الدین احمد، حیدرآباد دکن، چاپ سنگى، 1306 ق .

    59. میر عالم، حدیقة العالم، حیدر آباد دکن، چاپ سنگى، 1309 ق .

    60. نوایى، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات سیاسى ایران، از سال 1038 تا 1105 ق همراه با یادداشتهاى تفصیلى، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1360 .

    61. نویسنده نامعلوم ، تاریخ سلطان محمد قطب‏شاه، به خط نظام ابن عبداللّه‏ شیرازى، نسخه خطى، شماره 3885، کتابخانه ملى ملک .

    62. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنى، چاپ اول: تهران، مرکز چاپ دانشگاهى، 1373 .

    63. هندوشاه، محمد ابن قاسم و گلشن ابراهیمى، تاریخ فرشته، چاپ سنگى، [بى‏جا]، 1301 ق .

    64 . Minorsky. V, the qara-qoyunlu and qutb-shahs, bulltin of the school of oriental and African studis. volum 17,1995.

    65 . WWW. hukam.net.

منابع:

[تاریخ پژوهان 1385 شماره 5](http://www.ensani.ir/fa/8527/magazine.aspx)

ص:74